

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)
سال پانزدهم و شانزدهم، شماره ۵۶ و ۵۷، زمستان ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۵

سیمای زن در کلیله و دمنه نصرالله منشی

دکتر علی حیدری^۱

چکیده

بیشتر شعرا و نویسندگان ادبیات ایران و جهان مرد بوده اند، به همین دلیل تفکر مرد سالارانه بر نوشته‌های آنان سایه افکنده است. اینان به نوعی زنان را مورد ظلم و تحقیر قرار داده‌اند یا حقوق آنان را نادیده گرفته‌اند. این مقاله به بررسی نگرش‌های زن‌ستیز نصرالله منشی در ترجمه کلیله و دمنه می‌پردازد. هرچند او در ترجمه خود تا حدودی مقید به متن عربی بوده است، اما گاهی اوقات حکایت‌ها یا جملاتی در مذمت و سرزنش زنان به آن افزوده است و آنچه را در ناخودآگاه خود داشته به نحوی بروز داده است. پس از مقایسه متن نصرالله منشی و متن عربی تمام مواردی که در متن عربی وجود ندارد و نصرالله منشی از خود به متن فارسی افزوده، اعم از حکایات و جملات در این مقاله ذکر شده است. ضمناً مزید اطلاع، متن (داستان‌های بیدپای) که تحریر دیگری از کلیله و دمنه ابن المقفع است و (پنجاکیانه) که مستقیماً از سانسکریت به فارسی ترجمه شده است در این مقایسه لحاظ شده است.

واژه‌های کلیدی: کلیله و دمنه، نصرالله منشی، پنجاکیانه، داستان‌های

بیدپای، سیمای زن در نثر کلاسیک فارسی.

تاریخ ادبیات ایران و جهان گواهی عادل بر تحقیر و ستمی است که بر زنان روا داشته شده است. ظاهراً این تحقیر و ستم فقط مخصوص ایران و جوامع شرقی نیست بلکه در غرب اوضاع از این هم بدتر بوده است. به‌حدی که در فاصله سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۹۹۰ سه جنبش فمینیستی در امریکا برای دست‌یابی به حقوق بریاد رفته زنان به‌وقوع پیوست. (جنبش یا موج اول از سال ۱۸۴۸ تا ۱۹۲۰ موج دوم از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ و موج سوم از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰) (مشیرزاده، ۱۳۸۳)

نخستین بیانیه بزرگ فمینیستی از «مری و لستون کرافت» انگلیسی است که آن را نقطه آغاز این اندیشه دانسته‌اند. بعد از آن برای به‌دست آوردن حق رأی زنان، آزادی و رهایی از تحقیر... دهها انجمن حمایت از زنان تشکیل شد، از جمله: انجمن زنان مسیحی، انجمن زنان حرفه‌ای، انجمن صلح زنان، انجمن ملی امریکایی حق رأی زنان، انجمن ملی زنان رنگین‌پوست، اتحادیه صلح زنان نیمکره غربی، آزادی زنان بوستن، کنفرانس ملی زنان سیاه‌پوست گاهی با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد و منجر به این جنبش و تشکیل انجمن‌های ضد مردانه‌ای مانند انجمن نابودسازی مردان «اسکام» (Society for cutting men SCUM) شد، و حتی گاهی اوقات به‌عنوان اعتراض به خیانت‌پیشگی مردان حملاتی مسلحانه از طرف زنان علیه مردان صورت گرفت (همان، ۲۳۷). بعدها دامنه این نظریه مانند بعضی از مکاتب دیگر ادبی از جامعه‌شناسی وارد ادبیات شد و بر داستان‌ها و رمان‌های گذشتگان و متأخرین نقدهای فمینیستی نوشتند.

برعکس فرمالیست‌ها و منتقدان نو در دهه ۱۹۳۰ و بزرگانی مانند هایدگر و گادامر که تأکید می‌ورزیدند که متن را باید غیرشخصی قلمداد کرد (و به‌عبارت دیگر به نظرهای شخصی نویسنده نباید پرداخت) فمینیست‌ها، در پی اعتراض به نحوه ارائه شخصیت‌های زن در آثار ادبی هستند و چون اثر را باز نمود عقاید شخصی نویسنده می‌دانند، پدیدآورندگان آثار مردسالارانه را به باد انتقاد می‌گیرند. نظر آنها شبیه بعضی از افراد برجسته هرمونیک از جمله شلایر ماخر، ویلهلم فن و ویلهلم دیلتای است که «مولف را در نوشته‌هایش جستجو می‌کردند.» (احمدی، ۱۳۷۹، ۱۴۱)

«در نوشته‌های نظریه‌پردازان فمینیست دو گرایش عمده در این شیوه نقد ادبی وجود دارد.

الف - نقد زنان: در این نوع نقد به زن به‌عنوان یک نویسنده توجه می‌شود.

ب - جلوه‌های زن: این نظریه اساساً به این موضوع می‌پردازد که زن در آثار ادبی (به‌ویژه آثاری که مردان نوشته‌اند) به چه صورت و با کدام نقش‌های قالبی به خواننده ارائه شده است. به اعتقاد هواداران این گرایش، نویسندگان مذکر اغلب به‌طور ضمنی فرض می‌کنند که خواننده آثار آنان مرد است و به همین سبب تصویر ارائه شده از زن در آثارشان به‌گونه‌ای است که با مقتضیات فرهنگ مردسالارانه تطبیق دارد. (پاینده، ۱۳۸۲، ۱۱) در ادبیات فارسی نیز به خاطر دید مردسالارانه کمابیش به جنبه‌های منفی زنان توجه شده است. «اساساً در باورها و اعتقادات و روایات ما چنین است و حتی این بحث به آغاز آفرینش می‌رسد که حوا باعث هبوط آدم شد.» (شمیسا، ۱۳۷۸، ۳۳۱)

هدف این مقاله بررسی دید مردسالارانه نصرالله منشی و سیمای زن در کلیله و دمنه نصرالله منشی است.

چنانکه مشخص است، کلیله و دمنه از زبان سانسکریت به پهلوی و از پهلوی به عربی و سپس به وسیله نصرالله منشی از عربی به فارسی دری ترجمه شد. در این کتاب گاهی زن چهره متعادل و خشی و گاهی چهره مثبت و قابل قبول دارد. مانند زن هبلار در باب «پادشاه و برهمنان» یا مادر شیر در باب «گاو و شیر» یا مادر شیر در باب «شیر و شغال» یا حکایت زن مرزبان و بازدار در باب «بازجست کاردمنه» و گاهی از او چهره منفی و تحقیرآمیز ساخته شده است، که آن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

الف: مواردی که در متن عربی وجود داشته و نصرالله منشی فقط آن را ترجمه کرده است. هر چند گاهی در ترجمه لحن تندتری وجود دارد. از جمله زن لاک پشت در باب «بوزینه و باخه» یا جمله «نابکارتر زنان اوست که با شوی نسازد» در باب پادشاه و فتره که ترجمه جمله «و شر الازواج التي لاتواتی بعلمها» در صفحه ۳۷۲ متن عربی است.

ب: مواردی که در متن عربی وجود ندارد و زاده فکر و زبان نصرالله منشی است. در این مقاله ابتدا حکایاتی را که قهرمان آنها زن نابکار و بدکاری است به‌طور خلاصه ذکر می‌شود. سپس جملاتی را که نصرالله منشی در لابلای حکایات و ابواب، زبان به طعن و تحقیر زنان گشوده است، با ذکر صفحه عیناً نقل می‌شود و برای سهولت مراجعه به متن ابن مقفع برای خوانندگان،

متن عربی را که فاقد آن بدگویی و اهانت است، ذکر می‌کنیم. همچنین متن «پنجاکیانه» که در اواخر قرن دهم مستقیماً از زبان سانسکریت به فارسی ترجمه شده است، نقل می‌شود. تا این توهم که این نکات در متن پهلوی و سانسکریت بوده و در ترجمه عربی حذف شده است، برطرف شود. متن دیگری که در این نوشتار مدنظر بوده «داستان‌های بیدپای» است که در این زمینه با متن نصرالله منشی مشترکات فراوانی دارد، هرچند شدت لحن نصرالله منشی را ندارد. با این که این دو متن تقریباً همزمان با هم (متن نصرالله بین سال‌های ۵۳۸ تا ۵۴۱ در هند) و (متن بیدپای بین سال‌های ۵۴۱ تا ۵۴۴ در موصل) نوشته شده است و با توجه به بعد مسافت بین هند و موصل، آن هم در فاصله زمانی کم، بعید است که از هم تاثیر گرفته باشند. اما با توجه به مطالب مشترک فراوان و حتی جملات شبیه به هم که بسیاری از آنها در هیچکدام از نسخ متن عربی ابن المقفع نیست، باید در سخن بزرگانی همچون استاد دکتر خانلری که هرگونه تاثیرپذیری این دو کتاب را کاملاً رد می‌کنند، (خانلری، مقدمه داستان‌های بیدپای، ۱۳۶۱، ۲۱) شک کرد. اثبات این مطلب خود رساله مستقلی خواهد شد. به هر حال با مقایسه این چهار متن مشخص می‌شود که نصرالله منشی چگونه اهانت‌هایی را در مورد زنان روا داشته است و گاهی بدون دلیل، کلام را به سمت شعر یا ضرب‌المثلی که بر ضد زنان است، سوق داده است.

الف: حکایات:

۱- زاهدی که پادشاهی او را کسوتی داد... که در باب شیر و گاو آمده است.

این حکایت از حيله گری و بدکاری زنان در دو قسمت بحث می‌کند.

الف: «زنی بدکاره که کنیزکان آنکاره داشت و یکی از آنان در جمال رشک عروسان خلد بود و ماهتاب از بناگوش او نور دزدیدی... زن از قصور دخل می‌جوئید و بر کنیزک بر نمی‌آمد... به‌ضرورت در حیلست ایستاد تا برنا را هلاک کند... زهر در حلق زن پراکند. زن بر جای سرد شد.» (منشی، ۱۳۷۱، ۷۴) این حکایات در داستان‌های بیدپای نیز آمده است. (البخاری، ۱۳۶۱، ۸۴) اما در متن عربی ابن المقفع و پنجاکیانه نیامده است. (باید در صفحه ۱۹۲ متن عربی و صفحه ۳۵ پنجاکیانه می‌آمد)

ب: زن کفشگر و دوستش که سفیر آنان زن حجامی بود، (در باب شیر و گاو):

«زن حجام را بدو پیغام داد که شوی من مهمان رفت تو برخیز و بیا... مرد کفشگر شبانگاه حاضر شده بود و قبلاً به زن خود مشکوک شده بود، زنش را کتک می‌زند سپس او را بر ستونی محکم می‌بندد. در این اثنا زن حجام که واسطه آن مرد و زن کفشگر است می‌آید و به زن کفشگر می‌گوید که دوست در انتظار اوست. پس خود را به جای زن کفشگر به ستون می‌بندد و او را به پیش دوست می‌فرستد. کفشگر زن را صدا می‌زند اما زن حجام از اینکه مبادا قضیه فاش شود سکوت می‌کند. کفشگر بینی زن را می‌برد و در دستش می‌گذارد که پیش معشوق تحفه فرست. پس از مراجعت زن کفشگر او را با بینی بریده از ستون باز می‌کند و به خانه می‌فرستد و خود را محکم به ستون می‌بندد و بعد از ساعتی دست به دعا برمی‌دارد که خدایا اگر من بی‌گناهم بینی‌ام سالم گردان. سپس کفشگر در نهایت تعجب زن خود را سالم می‌یابد و از او حلالیت می‌طلبد. از آن طرف نیز زن حجام بینی بریده به خانه می‌رسد و صبح‌گاه شوهرش از او ابزار تیغ حجامت می‌خواهد و زن تأخیری می‌کند تا اینکه حجام در تاریکی شب از خشم تیغ را به سوی او می‌اندازد و زن فریاد بر می‌آورد، همسایگان که بینی زن حجام را بریده می‌بینند حجام را ملامت می‌کنند. (منشی، ۱۳۷۱، ۷۴-۷۹) این حکایت در متن عربی ابن مقفع نیامده است (باید در صفحه ۱۹۰ می‌آمد) اما در داستان‌های بیدپای وجود دارد. (البخاری، ۱۳۶۱، ۸۵) در پنجاکیانه نیز با اختلافاتی آمده است. (خالقداد، ۱۳۶۳، ۴۶)

۲- «زن بازرگان و نقاش و غلام او در باب بازجست کار دمنه»:

«آورده‌اند در شهر کشمیر بازرگانی بود حمیر نام و زنی ماه پیکر داشت و نقاشی استاد... با ایشان همسایگی داشت میان او و زن بازرگان معاشقتی افتاد. روزی زن او را گفت به هر وقت رنج می‌گیری و زاویه ما را به حضور خویش آراسته می‌گردانی. لاشک توفقی می‌افتد... چیزی توانی ساخت که میان من و تو نشانی باشد؟ گفت چادری سازم... چون تو آن بدیدی به زودی بیرون حرام و غلامی این باب می‌شود... آن غلام آن چادر را از دختر او عاریت خواست و زن را بدان شعار بفریفت... نقاش آرزوی دیدار معشوق می‌داشت در حال چادر به کتف گردانید و آنجا رفت. زن پیش او باز دوید و گفت ای دوست هنوز این ساعت بازگشته‌ای خیر هست که بر فور

بازآمدی...؟» (منشی، ۱۳۷۱، ۱۳۷) این حکایت در داستان‌های بیدپای آمده است. (البخاری، ۱۳۶۱، ۱۳۶) اما در متن ابن مقفع نیست (باید در صفحه ۲۵۰ می‌آمد) در متن پنج‌کلیانه نیز نیامده است.

۳- «درودگر و زن او و دوستگان زن، در «باب یوف و زاغ»:

«به شهر سرانندیب درودگری زنی داشت... همسایه‌ای بدو نظری افتاد... درودگر را اعلام کردند... زن را گفت من به روستا می‌روم... زن را وداع کرد... چون برفت زن میره را بیا گاهانید... چندانکه به خوابگاه رفتند برکت، بیچاره در زیر کت رفت... ناگاه چشم زن بر پای او افتاد... معشوقه را گفت: آواز بلند کن و بپرس که «مرا دوستر داری یا شوی»... زن گفت: زنان را از روی سهو و زکلت یا از روی شهوت از این نوع حادثها افتاد... و هرگز برخوردار مباد زنی که شوی را هزار بار از نفس خویش عزیزتر و گرامی‌تر نشمرد...» (منشی، ۱۳۷۱، ۲۲۱) عین همین حکایت در صفحه ۱۹۲ داستان‌های بیدپای آمده است اما در متن عربی ابن مقفع نیست. (باید در صفحه ۳ می‌آمد) این حکایت در پنج‌کلیانه آمده است. (خالقداد، ۱۳۶۳، ۲۸۹)

ب: جملات:

۱- الف، متن عربی: «فكففت يدي عن القتل والضرب و طرحت نفسي عن المكروه والغضب و السرقة و الخيانة و الكذب و البهتان و الغيبة و اضمرت في نفسي الا ابغى على احد» (ابن المقفع، ۱۹۹۴، ۱۵۷) (دست از قتل و کشتار برداشتم و نفس را از مکروه و خشم و دزدی و خیانت و دروغ و تهمت و غیبت باز داشتم و در دل داشتم که بر کسی ستم نکنم).

۱- ب، متن نصرالله: «سپس از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان و کبر و خشم و خیانت و دزدی اعراض نمودم و فرج را از ناشایست بازداشت و از هوای زنان اعراض کلی کردن و...» (منشی، ۱۳۷۱، ۵۱)

۱- ج، پنج‌کلیانه: این جملات و به‌طور کلی این باب (باب برزویه طیب) در این کتاب نیامده است و طبیعی است.

۱ - داستان‌های بیدپای: «دست از کشتن و زدن و بر منشی کردن و خشم گرفتن و دزدی و خیانت کردن باز داشتیم و آلت شهوت خویش در بند صیانت کردم و از هر سخنی و فعلی که به رنج کسی بازگردد پرهیز کردم.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۶۴)

اگرچه مضمون سخن، در داستان‌های بیدپای آمده است، اما تفاوت این دو سخن مشخص است.

۲ - الف، متن عربی: «و انما جعل الفضل للحازم البصیر بالامور و اما الکسلان المتمرد فان الفضل لایصحبه.» (ابن المقفع، ۲۸۹) (همانا فضل مخصوص دوراندیشان و آگاهان به امور است و با تبیلان دو دل میانه‌ای ندارد)

۲ - ب، متن نصرالله: «که اقسام فضایل نصیب اصحاب بصیرت است و هرگز به کاهل متمرد نگراید و از وی همچنان گریزد که زن جوان شبق از پیر ناتوان» (منشی، ۱۳۷۱، ۱۸۱)

۲ - ج، پنجاکیانه: «دولت از کسی می‌گریزد و رغبت به او نمی‌کند که از تردد و تدبیر دست کشیده بود و کاهل باشد و شوق و جد در کارها نداشته باشد، مانند زن جوان که از مرد پیر بگریزد و به او میل نکند.» (خالق‌داد، ۱۳۶۳، ۲۱۲)

۲ - د، داستان‌های بیدپای: «اما هر که کاهلی و عشوه‌پرستی و ناراستی پیشه گیرد، همه دلها از وی برمد، همچنان که زن نکوروی با جمال از پیرمرد بی‌جمال بگریزد.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۱۶۸)

چنانچه مشخص است در متن عربی شبه‌بهبی وجود ندارد و در دو متن پنجاکیانه و داستان‌های بیدپای، «زن جوان و نکوروی» در مقابل «پیرمرد و پیرمرد بی‌جمال» آمده است اما زن جوان با شهوت که از پیر عذب و بی‌شهوت می‌گریزد تراوش ذهن نصرالله منشی است و پیداست با جملات دیگر چه مایه تفاوت دارد.

۳ - الف، متن عربی: «و قد قیل فی اشیاء لیس لها ثبات و لابقاء: ظلل الغمامة فی الصیف. حلة الاشرار و البناء علی غیراساس و المال الكثير» (ابن المقفع، ۱۹۹۴، ۲۸۹) (و گفته شده است که در بعضی چیزها بقایی نیست: سایه ابر تابستان، دوستی اشرار، دیواری که اساس و بنیان محکم ندارد و مال زیاد)

۳- ب، متن نصرالله: «و علما گفته‌اند چند چیز را بقا نیست سایه ابر و دوستی اشرار و عشق زنان و ستایش دروغ و مال بسیار» (منشی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱)

۳- ج، پنجاکیانه: «گفته‌اند که لذت سایه ابر، دوستی دونان و حظ زنان و لذت غله نو و جوانی و مال به غایت اندکی می باشد.» (خالقداد، ۱۳۶۳، ۲۱۳)

۳- د، داستان‌های بیدپای: «و گفته‌اند که چند چیز است که آن را بقا و ثبات نبود، سایه ابر و دوستی با ناکسان و عشق زنان و ستایش دروغ و کالای بسیار.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۱۶۸)

متن نصرالله و داستان‌های بیدپای شبیه همدان اما در پنجاکیانه، «حظ زنان» آمده است که تندی لحن «عشق زنان» را ندارد. و در متن عربی ذکری از بی‌ثباتی عشق یا حظ زنان به میان نیامده است.

۴- الف، متن عربی: «و خیر الاخوان و الاعوان اقلهم مدهانه فی النصیحة و خیر الاعمال احلاها عاقبة و خیر النساء الموافقة لبعلمها و خیر الثنا ما کان علی افواه الاخیار و اشرف الملوک من لم یخالطه بطرو خیر اخلاق اعونها علی الورع.» (ابن المقفع، ۱۹۹۴، ۲۰۶) (و نیکوتر یاران و دوستان کسانند که در نصیحت چابلوسی نکنند و بهترین اعمال، اعمالی است که سرانجامی گوارا داشته باشد، و نیکوترین زنها، زنی است که با شوی خود بسازد و برترین ستایش‌ها آن است که بزرگان بر زبان آرند و برگزیده‌ترین پادشاهان، پادشاهی است که سرمستی بدو راه نیابد و پسندیده‌ترین اخلاق‌ها، اخلاقی است که به پرهیزگاری منجر شود.

۴- ب، متن نصرالله: «مشفق تر زبردستان اوست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و به مراقبت جوانب مشغول نگردد و بهتر کارها آن است که خاتمت مرضی و عاقبت محمود دارد و دلخواه‌تر ثناها آن است که بر زبان گزیدگان و اشراف رود و موافق‌تر دوستان اوست که از مخالفت پرهیزد و در همه معانی مواسا کند و پسندیده‌ترین سیرت‌ها آن است که به تقوی و عفاف کشد و توانگرتر خلائق اوست که بطرنعمت بدو راه نیابد و ضجرت نعمت بر وی مستولی نگردد که این هر دو خصلت از نتایج طبع زنان است و اشارت حضرت نبوت بدین وارد: انکن اذ جعتن دفعتن و اذا شعبتن خجلتن.» (منشی، ۱۳۷۱، ۹۵) نصرالله جمله «و خیر النساء الموافقة لبعلمها» «بهترین زنان آن است که با شوی بسازد» را که در محاسن زنان است به اعتقاد ما به عمد ترجمه نکرده و از همه بدتر، از خود جمله «ضجرت محنت بر وی مستولی نگردد» را اضافه کرده است تا کلام را

آگاهانه به سوی حدیث نبوی سوق دهد و به مذمت زنان بپردازد. درحالی که نه تنها مذمت زنان و حدیث نبوی در متن عربی نیست بلکه نوعی محمدمت و ستایش نسبت به زنان نیز در متن عربی دیده می‌شود. چنان که ملاحظه خواهد شد در دو متن مورد نظر دیگر نیز جمله مورد بحث در ستایش زنان است نه نکوهش آنان.

۴ - ج، متن داستان‌های بیدپای: «بهترین یاران آن بود که چون کاری اندیشمند پیش آید صلاح کار و نصیحت نگاه دارد و بهترین کردارها آن بود که انجام او شیرین تر باشد و بهترین زنان آن بود که با شوی سازگارتر بود و بهترین ثناها و دعا و ستایش آن بود که بر زبان نیکمردان گذرد و بهترین پادشاهان آن بود که بطر و غرور به دل او راه نیابد و بهترین توانگران آن بود که زیر لگد آزر کوفته نگردد.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۹۹)

۴ - د، پنج‌کایانه: «نیک خواه آن است که این کس را از کار بد سرانجام بازدارد و کار همان به که از تیرگی ناپسندی دور بوده، به پسندیدگی روشن و آشکار شود و زن آن در خور ستودن است که در فرمان برداری شوهر ممتاز باشد و عاقل آن است که مردم دانا ستایش او نمایند و دولت آن است که از آن، مرد را غرور و تکبر حاصل نشود و راحت مند آنکه آلوده به هیچ طعمی نیست و دوست آن است که تکلف با وی در میان نماند.» (خالقداد، ۱۳۶۳، ۹۲)

چنانکه نگفته پیداست در داستان‌های بیدپای و پنج‌کایانه مانند متن عربی ستایش زنان مطرح شده است نه نکوهش، همین یک مورد می‌تواند دلیل خوبی برای اثبات زن‌ستیزی نصرالله منشی باشد.

۵ - الف، متن عربی: «فان منزلة المال عند العاقل بمنزلة المدر و منزلة الناس عنده فيما يحب لهم من الخير و يكره كم الشر بمنزلة نفسه.» (ابن المقفع، ۱۹۹۴، ۳۱۱)
(از نظر عاقل پول مانند کلوخ بی ارزش است و مردم را در آنچه می‌پسندد و نمی‌پسندند مانند خود می‌داند.)

۵ - ب، متن نصرالله: «و منزلت مال را در دل از درجت سنگریزه نگذراند که اگر خرج کند به آخر رسد و اگر ذخیرت سازد میان آن و سنگ و سفال تفاوتی نماند و صحبت زنان را چون مار افعی پندارد که از او هیچ ایمن نتوان بود و بر وفای او کیسه‌ای نتوان دوخت.» (منشی، ۱۳۷۱، ۲۰۸)

۵- ج، پنج‌کایانه، این جمله در این کتاب نیامده است (باید در صفحه ۲۶۴ می‌آمد).
 ۵- د، داستان‌های بیدپای: «منزلت مال به نزدیک خردمند منزلت کلوغ است، و منزلت زنانی که دل به دست ندارد منزلت مار افعی است و منزلت مردمان در دل او چون منزلت اوست آنچه ایشان را پسندد خود را پسندد و هرچه خود را نپسندد ایشان را نپسندد.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۱۸۵)
 متن عربی و پنج‌کایانه هیچکدام در مورد زنان سخنی به میان نیاورده‌اند و بین گفتار نصرالله و داستان‌های بیدپای تفاوت فراوان است زیرا در داستان‌های بیدپای قید «زنانی که دل به دست ندارند» آمده که شامل همه زنان نمی‌شود. اما نصرالله منشی خشک و تر را با هم سوزانده و زنان را به صورت عام می‌آورد که شامل همه می‌شود، و از همه بدتر جمله (که از وی ایمن توان بود و بر وفای آن کیسه‌ای نتوان دوخت) را که در هیچکدام از متن‌های مورد بحث نیست، افزوده است.

۶- الف، متن عربی: «فقال الغراب: صدقت ایها الملک. انه قلما ظفر احد بغنی و لم یطغ و قل من اکثر من الطعام الا مرض و قل من وثق بوزراء السوء و سلم من ان یقع فی المهالك» (ابن المقفع، ۱۹۴۴، ۳۲۶) (زاغ گفت ای پادشاه راست گفتی کمتر کسی است که پیروز شود و طغیان نکند، زیاد طعام خورد و مریض نشود، به وزیران نالایق اعتماد کند و سالم ماند و در ورطه هلاک نیفتد.)

۶- ب، متن نصرالله: «گفت همچنین است که می‌فرماید و کم کسی باشد که ظفری یابد و در طبع او بغی پیدا نیاید و بر صحبت زنان حریص باشد و رسوا نگردد و در خوردن طعام زیادتی شره نماید و بیمار نشود و به وزیران رکیک رأی ثقت افزایش دهد و به سلامت ماند.» (منشی، ۱۳۷۱، ۲۲۹)

۶- ج، پنج‌کایانه: در این کتاب این جملات نیامده است، (باید در ۳۱۱ یا ۳۱۲ می‌آمد).
 ۶- د، داستان‌های بیدپای: «هر که ظفر یافت از بغی کم رهد و هر که بر صحبت زنان حریص گشت از رسوایی کم رهد و هر که در طعام و شراب از اندازه بگذشت از بیماری کم رهد.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۱۹۸) در متن عربی و پنج‌کایانه سخنی از زنان به میان نیامده است، اما در دو متن دیگر ظاهراً یکسان آمده است.

۷- الف، متن عربی: «و نزل فرکب ظهر الغیلیم فسیح به حتی اذا سبغ به عرض له قبح ما اضمیر فی نفسه من الغدر فنکس رأسه فقال له القرد: ما اراک مهتما؟» (ابن المقفع، ۱۹۴۴، ۳۲۷) (بوزینه

پایین آمد و بر پشت لاک پشت سوار شد، با شنا او را به پیش می برد. در حین شنا کردن قباحت آنچه از بی وفایی که در دل نهفته داشت بر او آشکار شد، سرش را پایین افکند. بوزینه به او گفت به چه می اندیشی؟

۷- ب، متن نصرالله: «او را بر پشت گرفت و روی به خانه نهاد چون به میان آب رسید تأملی کرد و از ناخوبی آنچه پیش داشت باز اندیشید و با خود گفت: سزاوار چیزی که خردمندان از آن تحرز نموده اند بی وفایی و غدر است خاصه در حق دوستان و از برای زنان که نه در ایشان حسن عهد صورت بندد و نه از ایشان وفا و مردمی چشم توان داشت و گفته اند که بر کمال زر به عون و انصاف آتش وقوف توان یافت و بر قوت ستور به حمل بار گران دلیل توان گرفت و سداد و امانت مردان به داد و ستد بتوان شناخت و هرگز قلم به نهایت کارهای زنان و کیفیت بد عهدی ایشان محیط نگردد.»

۷- ج، پنجاکیانه: «میمون گفت اگر حال چنین است سخن در راه گوی که من بر پشت تو سوار شوم و چون کشف در دریا درآمده پاره ای راه برفت، میمون از موج دریا مضطرب شده، گفت: ای برادر آهسته تر رو که مرا از این موج خیز بیم غرق است... پس با میمون گفت که من برای خاطر جفت خود ترا فریب داده به جهت کشتن آورده ام.» (خالقداد، ۱۳۶۳، ۳۲۰)

۷- د، داستان های بیدپای: «حمدونه او را اجابت کرد و بر پشت او نشست و روانه گردید. چون پاره ای برفتند سنگ پشت بایستاد و با خود اندیشه کرد و گفت که این کار که من می کنم غدر است و با برادر شایسته غدر کردن شرط نبود؟ خاصه در حق زنان که هیچ عاقل را نسزد که دل بر عهد و وفای ایشان بنهد و همت در صحبت ایشان پیوندد و گفته اند که زر را به آتش بتوان آزمودن و مردم را به سوزیان و چهارپای را به بار گران و زنان را به هیچ حال نتوان دانست.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۲۰۷)

چنانکه مشخص است در متن عربی و پنجاکیانه در مذمت زنان سخنی نرفته است. ولی دو متن دیگر زبان به طعن زنان گشوده اند و طبق معمول گفتار نصرالله اهانت آمیزتر است زیرا علاوه بر بدعهدی و بی وفایی می گوید: (نه از ایشان مردمی چشم توان داشت.)

۸- الف، متن عربی: «قال فیلسوف: ان المودة و العداوة لاثبتان علی حالة واحدة ابدا و ربما حالت المودة الی العداوة و صارت العداوة و لایة و صداقة و لهذا حوادث و علل و تجارب» (ابن المقفع، ۱۹۴۴، ۳۵۲) (برهمن گفت: دوستی و دشمنی هیچگاه بر یک حال نمی ماند، چه دوستی ها که به دشمنی مبدل گشته و چه دشمنی ها که به دوستی تبدیل شده و این دربرگیرنده وقایع و علل و تجاربی است).

۸- ب، متن نصرالله: «برهمن جواب داد که: اغلب دوستی و دشمنایگی قایم و ثابت نباشد و هر آینه بعضی به حوادث روزگار استحالت پذیرد و مثال آن چون ابر بهاری است که گاه می بارد و گاه آفتاب می تابد و آن را دوامی و ثباتی بیشتر صورت نیندد. سحابه صیف لیس یرجی دوامها و وفاق زنان و قربت سلطان و ملاطفت دیوانه و جمال امرد همین مزاج دارد و دل در بقای آن نتوان بست.» (منشی، ۱۳۷۱، ۲۶۶)

۸- ج، پنجاکیانه: این مطلب در پنجاکیانه نیامده است.

۸- د، داستان های بیدپای: «فیلسوف گفت بیاید دانستن که نه هر دوستی بر یک قاعده بماند و نه هر دشمنی بر یک نهاد بیاید. بسیار دشمنی بود که دوستی گردد و بسیار دوستی بود که دشمنی گردد و آن جز از گشت روزگار و طالع اختران نبود.» (البخاری، ۱۳۶۱، ۲۱۵)
جز در متن نصرالله در سه متن دیگر از بی ثباتی وفاق زنان ذکری به میان نیامده است.

۹- الف، متن نصرالله: در ضمن گفتگوهای هبلار (ملک) و بلار آمده است «ملک گفت ملکه را هلاک کردی به سعی ضایع بی حق متوجه. گفت: سعی سه تن ضایع باشد: آنکه جامه ای سپید پوشد و شیشه گری کند و گازری که همت جامه مرتفع دارد و همه روز در آب ایستد و بازرگانی که زن نیکو و کودک گزیند و عمر در سفر گذارد» (منشی، ۱۳۷۱، ۳۸۱)

این گفتگو در متن عربی و داستان های بیدپای نیست و این باب در متن پنجاکیانه به طور کلی وجود ندارد.

همچنین ابیاتی به فارسی و عربی در مذمت و نکوهش زنان به مناسبت هایی در متن نصرالله وجود دارد که در متن عربی، پنجاکیانه و داستان های بیدپای، نیست.

هرچند این ابیات سروده نصرالله منشی نیست اما انتخاب و ذکر آنها در کلیله و دمنه می‌تواند بیان‌گر تفکر زن ستیزی او باشد به‌عنوان نمونه می‌توان به ابیات ذیل اشاره کرد:

۱-

فان هی اعطتک اللیان فسانها لغيرک من خلانها ستلین
وان خلقت لاینقض النای عهدها فلیس لمخضوب البتان یمین

(منشی، ۱۳۷۱، ۲۴۸)

(پس اگر آن زن به تو نرمی نشان داد همانا که برای غیر از تو از دوستان خویش نیز نرمی نشان خواهد داد و اگر سوگند خورد که دوری یمین او را نمی‌شکند بدان که کسانی که سرانگشتانشان را خضاب می‌کنند (زنان) سوگند و قسم ندارند.)

۲- ما للرجال وللكیاد؟ وانما یعتده النسوان من عاداتها (همان، ۱۲۰)
(چه کار مردان را با کید و حيله و بدسگالی؟ که این را زنان از عادات و خصایل خویش می‌شمارند)

۳- طلبت وفاء الغانیات وانما تکلفت ایراء بمقدحه صلد (همان، ۲۹۵)
جستم وفا از زنان سرود گوی (یا بی‌نیاز به آرایش) و همانا که رنج کشیدم و برخود گرفتم آتش افروختن به آتش زنه‌ای سخت (که آتش از آن بیرون نیاید).

۴- جائی که چو زن شود همی مرد آنجا مرد است بوالفضایل (همان، ۹۱)
۵- زن مرد نگردد به نکوبستن دستار (همان، ۴۰۰)

۶- زمانه ندارد زمن به پسر نهانم چه دارد چو بد دختری (همان، ۴۲۱)

این بیت آخرین بیت و تقریباً آخرین جمله‌ای است که نصرالله در «خاتمه مترجم» که بعد از آخرین باب کلیله آورده است، ذکر می‌کند. یعنی در حقیقت آخرین ترکش را نیز به سوی زنان رها می‌کند.

نتیجه

از تمام مواردی که ذکر شد هیچکدام در متن عربی وجود ندارد. اما در سه متن دیگر مشابهاتی دیده می‌شود که به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - حکایات: قسمت الف حکایت اول و حکایت دوم در پنجاکیانه نیامده است. اما تمام موارد در داستان‌های بیدپای آمده است.

۲ - جملات: از مجموع نه عبارتی که از متن نصرالله ذکر شده است دو عبارت در پنجاکیانه و شش عبارت از آنها در داستان‌های بیدپای آمده است. اما چنان که نقل شد در اکثر موارد لحن نصرالله تندی بیشتری دارد. لازم به ذکر است بعضی از ابواب که ایرانیان بر متن کلیله افزوده‌اند، طبیعتاً در پنجاکیانه وجود ندارد، زیرا این کتاب از متن سانسکریت در قرن دهم به فارسی ترجمه شده است و از تغییراتی که در پهلوی، عربی و فارسی در کلیله و دمنه ایجاد شده مصون مانده است. به همین دلیل بعضی از عبارات که از باب‌های بر افزوده نقل شده است به‌طور طبیعی در این کتاب وجود ندارد.

۳ - ابیات: جز متن فارسی نصرالله هیچکدام از متون مورد بحث این ابیات را ندارند. پس چنان که دیده شد، هم از نظر کمیّت و هم از نظر کیفیت تفکر زن ستیزی در متن نصرالله منشی ملموس‌تر است.

نکته آخر: با توجه به این که حکایات و جملاتی در پنجاکیانه و متن نصرالله و داستان‌های بیدپای مشترک است و احتمال این که دو متن فارسی (متن نصرالله و داستان‌های بیدپای) از پنجاکیانه به فارسی ترجمه شده باشند محال است، می‌توان حدس زد که متن عربی مورد استفاده نصرالله و بخاری یکی بوده و آن متن هیچکدام از متون موجود عربی نیست.

منابع و مأخذ

- ابن مقفع، عبدالله، (۱۹۹۴)، کلیله و دمنه، تصحیح محمد المرصفی، مکتبه لبنان، ناشرون بیروت.
احمدی، بابک، (۱۳۷۹)، هرمنوتیک مدرن، نشر قطره، تهران.

بخاری، محمد ابن عبدالله، (۱۳۶۱)، *داستان های بیدپای*، تصحیح دکتر پرویز خانلری و محمد روشن، تهران، انتشارات خوارزمی.

پاینده، حسین، (۱۳۸۲)، *گفتمان نقد*، تهران، نشر روز نگار.

خالقداد هاشمی عباسی، مصطفی، (۱۳۶۳)، *پنجاکیانہ*، تصحیح دکتر جلالی نائینی، دکتر عابدی، دکتر تارا چند، تهران، انتشارات اقبال.

شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، *نقد ادبی*، تهران، انتشارات فردوس.

مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، *از جنبش تا نظریه اجتماعی*، تاریخ دو قرن فمینیسم، چاپ دوم.

منشی، نصرالله، (۱۳۷۱)، *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات امیر کبیر.